تحلیلی بر تعاملات اقتصاد توسعه و اخلاق

نویسندگان:
محمود متوسلی*
حمید پاداش**

چکیده

اقتصاددانان غالباً به تفکیک علم اقتصاد از اخلاق معتقد هستند و از سهم اخلاق در تبیین پدیده‌های اقتصادی غفلت کرده‌اند. در اقتصاد توسعه، به عنوان یکی از شاخه‌های مهم علم اقتصاد، این غفلت بیش از هر حوزه دیگری مشاهده می‌شود. هدف از تألیف مقاله حاضر آن است که نشان دهد اخلاقیات در علم اقتصاد، به‌طور کلی، و اقتصاد توسعه، به‌طور خاص، اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. اخلاق توسعه به این دلیل مطرح می‌شود که به مسائل اخلاقی مطرح در اقتصاد توسعه پاسخ گوید. اما ظاهراً پاسخ اقتصاددانان توسعه در این زمینه کافی نیست. تحلیل سه مقوله اخلاقی مطرح در توسعه (ارزش‌ها، اصلاحات اقتصادی و نابرابری) که در توسعه اقتصادی نقش دارند، نشان می‌دهد که به پرسش‌ها و مسائل اخلاقی در اقتصاد

* استاد گروه اقتصاد اجتماعی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه تهران motavaselim@yahoo.com
** دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه تهران padash@ut.ac.ir

توسعه به راحتی نمی‌توان پاسخ گفت و برای حل این مسائل، اقتصاددانان توسعه باید ابزارهای تحلیلی جدیدی معرفی کنند که تحقق این کار، خود مستلزم تعامل آنها با فیلسوفان اخلاق است.

واژگان کلیدی: اقتصاد توسعه[1]، علم اقتصاد رایج[2]، اخلاقیات[3]، اخلاق توسعه[4].

مقدمه

چه چالش‌های اخلاقی در اقتصاد توسعه وجود دارد؟ اخلاق توسعه چگونه و با چه مسائلی معرفی می‌شود؟ اقتصاد توسعه متعارف در تحلیل مقولات توسعه‌ای مانند اصلاحات اقتصادی و برابری، با چه چالش‌ها و انتقاداتی مواجه است؟ یافته‌های پژوهش‌های بسیاری بر این موضوع دلالت می‌کنند که توسعه اقتصادی، متضمن بروز مقولات غیراخلاقی است. ممکن است کشوری توسعه‌یافته باشد، اما نشانه‌های انحطاط اخلاقی در آن به وفور یافت شود. توسعه و اخلاقیات در اغلب موارد با یکدیگر سازگاری ندارند.

هدف پژوهش حاضر، بررسی ارزش‌های اخلاقی مؤثر بر فرایند توسعه نیست. همچنین، بررسی تأثیر نهادهای رسمی و غیررسمی مانند هنجارها و آداب و رسوم بر توسعه اقتصادی مورد توجه نیست. هدف اصلی پژوهش حاضر این است که در آن استدلال شود اخلاق در اقتصاد توسعه به عنوان یکی از شاخه‌های علم اقتصاد، اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد تا جایی که اقتصاد توسعه برای رفع دغدغه‌های اخلاقی ناچار است از ابزارهای تحلیلی نوین در فلسفه اخلاق استفاده کند. در واقع، چالش‌های اخلاقی توسعه، تعامل دو حوزه فلسفه اخلاق و علم اقتصاد توسعه را ضروری می‌کند.

از این رو، ساختار مقاله بدین ترتیب خواهد بود که ابتدا مسائل و چالش‌های اخلاقی مطرح در اقتصاد توسعه بیان می‌شود و سپس پاسخ‌های ممکن برای این مسائل و چالش‌ها تشریح می‌گردد. همچنین برای اینکه مشخص شود پاسخ‌های اقتصاد توسعه کافی هستند یا خیر، ارزش‌ها، اصلاحات

1. Development Economics
2. Mainstream Economics
3. Ethics
4. Ethics of Development

اقتصادی و برابری به عنوان واحدهای تحلیل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

چارچوب نظری: چرا اخلاق در اقتصاد اهمیت دارد؟

به‌طور معمول، در علم اقتصاد همانند سایر رشته‌های علمی که در بستر مدرنیته رشد یافته‌اند، بر تمایز بین ارزش ـ واقعیت[1] بسیار تأکید می‌شود. تا سال ۱۹۳۲، تمایز بین ارزش و واقعیت برای تعدیل شکاف میان اخلاق و اقتصاد مورد استفاده قرار نمی‌گرفت. لیونل رابینز[2] در این سال، برای اولین بار از تمایز مذکور برای افزایش بیشتر شکاف میان اخلاق و اقتصاد استفاده کرد. اقتصاددانانی مانند رابینز و بلاگ، تمایز بین اقتصاد هنجاری و اقتصاد اثباتی را مبتنی بر تمایز ارزش ـ واقعیت می‌دانند (بلاگ، ۱۳۸۰ و رابینز، ۱۹۳۲). حتی گونار میردال که به اهمیت ارزش‌های انسانی در علم اقتصاد اعتقاد دارد، انتقادات خود از تمایز هنجاری- اثباتی اقتصاد را با انتقاد از تمایز ارزش- واقعیت آغاز می‌کند (میردال، ۱۹۷۷). با این حال، اقتصاددانانی وجود دارند که معتقدند نمی‌توان وجود واقعیت‌های فارغ از ارزش[3] را به راحتی پذیرفت (ویلبر و هوکسبرگن[4]، ۱۹۹۶). برخی نیز معتقدند که تمایز هنجاری- اثباتی در اقتصاد، مبتنی بر تمایز بین ارزش- واقعیت نیست و این تمایز اخیر، بعدها در اقتصاد مطرح شد و در تاریخ تفکر اقتصادی سهم اندکی دارد (وستن[5]، ۱۹۹۴؛ هاسمن و مک فرسون[6]، ۱۹۹۶). ظاهراً اقتصاددانان در مجموع به ضرورت توجه به ملاحظات اخلاقی در علم اقتصاد قانع شده‌اند (بلاگ، ۱۳۸۰).

بررسی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که اقتصاد قابل تفکیک از اخلاق نیست. با این حال، اقتصاددانان اخلاق را در تحلیل‌هایشان فراموش کرده‌اند. به اعتقاد گالیندو و کوواس[7] (۲۰۰۸) از زمان سقراط، اندیشمندان و فلاسفه برخی از اصول اساسی که معیارهای بنیادی اخلاقی در رفتار اقتصادی را شکل می‌دهد، مورد پرسش قرار نداده‌اند. این اصول عبارت‌اند از:

1. Value-Fact Distinction
2. Lionel Robbins
3. Free-Value Facts
4. Wilbur & Hoksbergen
5. Weston
6. Hausman & McPherson
7. Galindo & Cuevas

اخلاق با "ارزش‌ها" سر و کار دارد.

این ارزش‌ها باید به‌طور وسیعی در جامعه برقرار باشند.

رفتار اقتصادی باید منافع فردی را تعقیب کند.

در همان حال، رفتار اقتصادی باید منافع مشترک[1] را پیگیری کند.

این اصول، معیارهای بنیادی اخلاقی در رفتار اقتصادی را شکل می‌دهند. از بین اصول مذکور، دو اصل آخر مهم‌تر از دو مورد اول هستند. در واقع، مسأله اصلی اخلاق در اینجا عبارت است از چگونگی انطباق نفع فردی و نفع عمومی.

نهادگرایان قدیم، به‌ویژه کامونز و وبلن، وجود تضاد منافع، به جای هماهنگی منافع میان گروه‌ها را واقعیتی بنیادی می‌پندارند. به اعتقاد کامونز، اقتصاددانان کلاسیک، نظریات خود را بر مبنای رابطه انسانی و طبیعت مطرح کرده‌اند و کوچک‌ترین واحد مورد توجه آنها، کالاست که نیروی کار به تولید آن می‌پردازد. اما اقتصاددانان نهادگرا، رابطه بین انسان با انسان را بررسی می‌کنند و از این رو، کوچک‌ترین واحد مورد بررسی را تصمیم یا فعالیت فردی انسانی تشکیل می‌دهد (تفضلی، ۱۳۸۱: ۳۴۶).

به اعتقاد هاسمن و مکفرسون (۱۹۹۳) به دلایل زیر گنجاندن مقولات اخلاقی در اقتصاد ضرورت دارد:

اخلاقی بودن کنشگران اقتصادی بر رفتار آنها و در نتیجه بر پیامدهای اقتصادی اثر می‌گذارد.

سطوح رفاه اقتصادی بر مفروضات اخلاقی متکی است. بنابراین، اگر به توسعه نظریه اقتصاد رفاه علاقمندیم، به تفحص در مقولات اخلاقی نیز نیاز داریم.

نتایجی که اقتصاددانان به آن دست می‌یابند، باید با الزامات اخلاقی پیوند داشته باشد (همان، ۶۷۳).

یکی از محدودیت‌هایی که در تحلیل حاضر ممکن است با آن مواجه شویم، عدم توافق فیلسوفان و اقتصاددانان درباره مفهوم "اخلاق" است. در سراسر تاریخ فلسفه، "اخلاق" در نزد فیلسوفان، معانی مختلفی داشته است. به اعتقاد برخی از آنها، اخلاق با فضیلت[2] ملازم است؛ یعنی انجام عملی "خوب". برخی دیگر از فیلسوفان آن را به "رفتار اجتماعی خوب"[3] تعبیر می‌کنند. به

1. Common Interest
2. Virtue
3. Good Social Behavior

اعتقاد برخی دیگر، اخلاق منبعث از عوامل مـذهبی اسـت (گالینـدو و کـوواس، ۲۰۰۸). اگـر مفهـوم اخلاق در دو ساحت فردی و اجتماعی را بپذیریم – بی‌آنکه بخواهیم پیچیدگی‌های آن را تقلیل دهیم – اکنون می‌توانیم بحث درباره موضوع اصلی پژوهش، یعنی اقتصاد توسعه و اخلاق را ادامه دهیم.

مسائل اقتصاد توسعه و پاسخ‌های اخلاق توسعه

اخلاق‌گرایان توسعه، غایـات و ابزارهـای توسـعه جهـانی، منطقـه‌ای، ملـی و محلـی را ارزیـابی می‌کنند. سیاستگذاران ملی، مدیران پروژه، انجمن‌های ملی و محلی درگیر در توسعه کشورهای فقیر اغلب در کارشان با پرسش‌های اخلاقی مواجه می‌شوند؛ محققـان توسـعه مـی‌پذیرنـد کـه نظریـات علمی– اجتماعی "توسعه" و "توسعه‌نیافتگی" همان اندازه کـه مـاهیتی سیاسـتی و تجربـی دارنـد، اخلاقی نیز هستند. فیلسوفان توسعه و سایر منتقدان، اصول اخلاقی مربوط به تغییرات اجتماعی را در کشورهای فقیر صورت‌بندی می‌کنند و وجوه اخلاقی نظریات توسعه را مورد ارزیـابی و تحلیـل قـرار می‌دهند و به دنبال حل معماهای اخلاقی نهفته در کنش‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای هستند.

برای ارزیابی نظریه و عمل توسـعه چنـدین منبـع وجـود دارد؛ اولـین منبـع، فعـالان و منتقـدان اجتماعی هستند؛ ماننـد فرانـز فـانون در دوران اسـتعمار آفریقـا در دهـه ۱۹۶۰ و رائـول پـربیش در آمریکای لاتین در دهه ۱۹۴۰. دومین منبع، فعالان، محققان و منتقدان توسعه هستند؛ ماننـد دنـیس گولت[1] که با الهام از آثار لوئیس– ژوزف– لیبـرت[2] و آلبـرت هیرشـمن، بنجـامین هیگینـز[3]، و گونـار میردال و جامعه‌شناس آمریکایی پیتر برگـر، در بحـث از "اخلاقیـات توسـعه[4]" پیشـگام اسـت. وی استدلال می‌کند که سیاست، تئوری و اقدامات توسعه باید مقید و محدود به ارزیابی اخلاقی باشند. به اعتقاد گولت و برگر آنچه که اغلب "توسعه" نامیده می‌شود، برای موجودات انسانی بد است و از این رو، اخلاق و توسعه باید در تعامل با یکدیگر باشند. سومین منبع ارزیابی، تلاش فیلسوفان اخلاقی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ برای تعمیق و توسیع مناظرات فلسفی درباره رهایی از قحطی و کمک‌هـای غذایی است. در سال‌های اولیه دهه ۱۹۷۰، بسیاری از فیلسوفان درباره این موضوع بحث مـی‌کردنـد

1. Denis Goulet
2. Louis-Joseph-Lebret
3. Benjamin Higgins
4. Development Ethics

که آیا ملت‌های متمول یا شهروندانشان به لحاظ اخلاقی خود را ملزم به کمک به مـردم گرسـنه در کشورهای فقیر می‌دانند و اگر چنین است، ماهیت و مبانی آن چیست و گستره آن تا چه حد است. تا اوایل دهه ۱۹۸۰، فیلسوفان اخلاقی مانند نیگل داور[۱]، اونورا اونایل[۲]و جرمی سیگال[۳] معتقد بودند کـه رهایی از قحطی[۴] و دریافت کمک‌های غذایی[۵] فقط بخشی از راه‌حل گرسنگی، فقر، توسعه‌نیافتگی و بی‌عدالتی جهانی هستند. آنچه که مورد نیاز است صـرفاً اخلاقیـات یـاری‌رسـانی نیسـت، بلکـه بـه اخلاقیات جامع، تجربی و سیاستی نیاز هست که فیلسوفان مـذکور آن را "اخلاقیـات توسـعه جهـان سوم"[۶] می‌نامند. چهارمین منبع اخلاقیات توسـعه، از آثـار آمارتیـا سـن[۷] و پـائول اسـتریتن[۸] نشـأت می‌گیرد. هر دو اقتصاددان با بیان علل نابرابری اقتصادی جهانی، گرسنگی و توسعه‌نیافتگی استدلال کرده‌اند که این مسائل همراه با مفهوم توسعه، مبتنی بر اصول اخلاقی هستند. سن (۱۹۸۷) بر اساس استراتژی "نیازهای اساسی انسان" که استریتن مطرح کرده است، استدلال می‌کند که توسعه نبایـد در نهایت معادل با رشد اقتصادی، صنعتی شدن، یا مدرنیزاسیون دانسته شود. آنها در بهترین حالـت، فقط ابزارهایی برای گسترش قابلیت‌ها و کارکردهای ارزشمند مردم هستند.

مسائل اخلاق توسعه

به اعتقاد دیوید کراکر[۹] (۲۰۰۸: ۳۷) اخلاق‌گرایان توسعه پرسش‌ها و مسائلی را بیان می‌کنند کـه به راحتی پاسخ‌های معقولی برای آنها یافت نمی‌شود. این پرسش‌ها و مسائل عبارت‌اند از:

توسعه "خوب" یا توسعه موفق چیست؟ نمونه‌های عینی و روشن توسعه "خوب" و توسعه "بد" کدامند؟ مناطق و جوامع مختلف در دستیابی به "توسعه خوب" چقدر موفق هستند؟ اخلاق توسعه به دلیل نارضایتی از خرد جمعی "توسعه" ظهور می‌یابد و در این پرسش کامیاب است که توسعه خـوب چگونه باید درک شود.

1. Nigel Dower
2. Onora O'Neill
3. Jerome M. Segal
4. Famine Relief
5. Food Aid
6. Ethics of Third World Development
7. Sen
8. Paul Streeten
9. Crocker

آیا اکنون نیز باید استفاده از مفهوم توسعه به معنای "پیشرفت"[1]، "رشد اقتصادی"، "تحول"[2] و غیره ادامه یابد؟ چگونه می‌توان توسعه خوب را از مدرنیزاسیون یا "توسعه‌گرایی"[3]، توسعه تحول‌زا یا اجماع واشنگتنی متمایز کرد؟

اگر منظور از "توسعه"، تغییر اجتماعی اقتصادی خوب است، یک جامعه یا جمع سیاسی چه اهداف و استراتژی‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی را باید دنبال کند و چه اصول و الزاماتی بر انتخاب آنها تأثیر می‌گذارد؟

در سیاستگذاری و اقدامات توسعه‌ای چه مسائل اخلاقی به وجود می‌آید و چگونه باید حل شوند؟ آیا برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان در فرهنگ‌های برخوردار از تسلط سنت مردگرایی باید ارتقا یابد؟ آیا استراتژی‌های ضد فساد برای کاهش فقر و دموکراسی مشارکتی اولویت ندارند؟ آیا اجازه داده می‌شود در پروژه‌های توسعه‌ای و حاکمیت اجتماعی، به‌طور مدنی تصمیم‌گیری شود، آیا این نوع تصمیمات تشویق می‌شوند یا لازم هستند؟

منافع و مضار توسعه چگونه دریافت و توزیع می‌شوند؟ آیا یک معیار مرکب توسعه مانند رشد یا کارایی اقتصادی، مبنای موفقیت است یا عدالت اجتماعی مستلزم آزادی منفی برابر (نگرش نوزیکی)، آزادی سیاسی برابر و حداکثرسازی فرصت‌های فقیرترین قشر جامعه (نگرش رالزی)، تهیه همه موارد فوق تا یک آستانه حداقلی (نگرش سن)، کاهش اشکال نابرابری یا برابری دقیق اقتصادی است؟ چه مقوله، "سنجه" و "واحدی" را می‌توان برای عدالت اجتماعی در نظر گرفت؟ درآمد، مطلوبیت، شادی ذهنی (گراهام و پتیناتو)[4]، کالاهای اولیه اجتماعی (رالز)، دسترسی به منابع (رومر)، نیازهای اساسی انسان (گالتونگ، ماکس- نیف، استریتن)[5]، آزادی منفی (بائر و نوزیک)، استقلال یا عاملیت آزاد (سن، کراکر)، قابلیت‌ها و کارکردها (سن، نوسباوم[6]، کراکر)، یا حقوق بشر (پوگه[7]، ویزارد[8])؟ اگر حقوق بشر مهم است، آیا باید حقوق اجتماعی، اقتصادی و نیز

1. Progress
2. Transformation
3. Developmentalism
4. Graham and Pettinato
5. Galtung, Max-Neef, Streeten
6. Nussbaum
7. Vizard
8. Pogge

حقوق سیاسی و مدنی را شامل شود؟

چه کسی یا چه نهادهایی مسئولیت ایجاد توسعه را بر عهده می‌گیرد؟ دولت، جامعه مدنی، واحدهای خصوصی یا بازار؟ نقش حکومت‌های متمول، نهادهای جهانی و بین‌المللی، سازمان‌ها و انجمن‌های غیردولتی، و خود کشورهای فقیر در توسعه ملت‌های فقیر چیست؟

مهمترین موانع و فرصت‌های محلی، ملی و بین‌المللی توسعه خوب کدام‌اند؟ چگونه باید شکست‌های توسعه‌ای را به عاملان محلی، ملی و بین‌المللی نسبت داد و آنان را مقصر دانست؟ مرتبط‌ترین تئوری‌ها و اشکال جهانی شدن کدام‌اند و چگونه باید وعده‌ها و ریسک‌های جهانی شدن را از منظر اخلاقی ارزیابی کرد؟

خودمحوری روانشناختی[1]، شکاکیت اخلاقی[2]، نسبی‌گرایی اخلاقی[3]، حاکمیت ملی و واقع‌گرایی سیاسی، و بنیادگرایی مذهبی یا سیاسی[4]، اخلاقیات توسعه را تا کجا با چالش مواجه می‌کنند؟

چه کسی با چه روش‌هایی باید به این پرسش‌ها پاسخ دهد؟ نقش اتکا به اقتدار[5]، پژواک فلسفی، محدودیت‌های قانون اساسی، شور عمومی[6]، و یادگیری حین کار[7] به ترتیب در این پاسخ‌ها کدامند؟ اخلاق‌گرایان توسعه چگونه و با چه استانداردهایی، روش‌های خود را ارزیابی می‌کنند و ارتقا می‌دهند؟

1. Psychological Egoism
2. Moral Skepticism
3. Moral Relativism
4. Religious or Political Fundamentalism
5. Authority
6. Public Deliberation
7. Learning by Doing

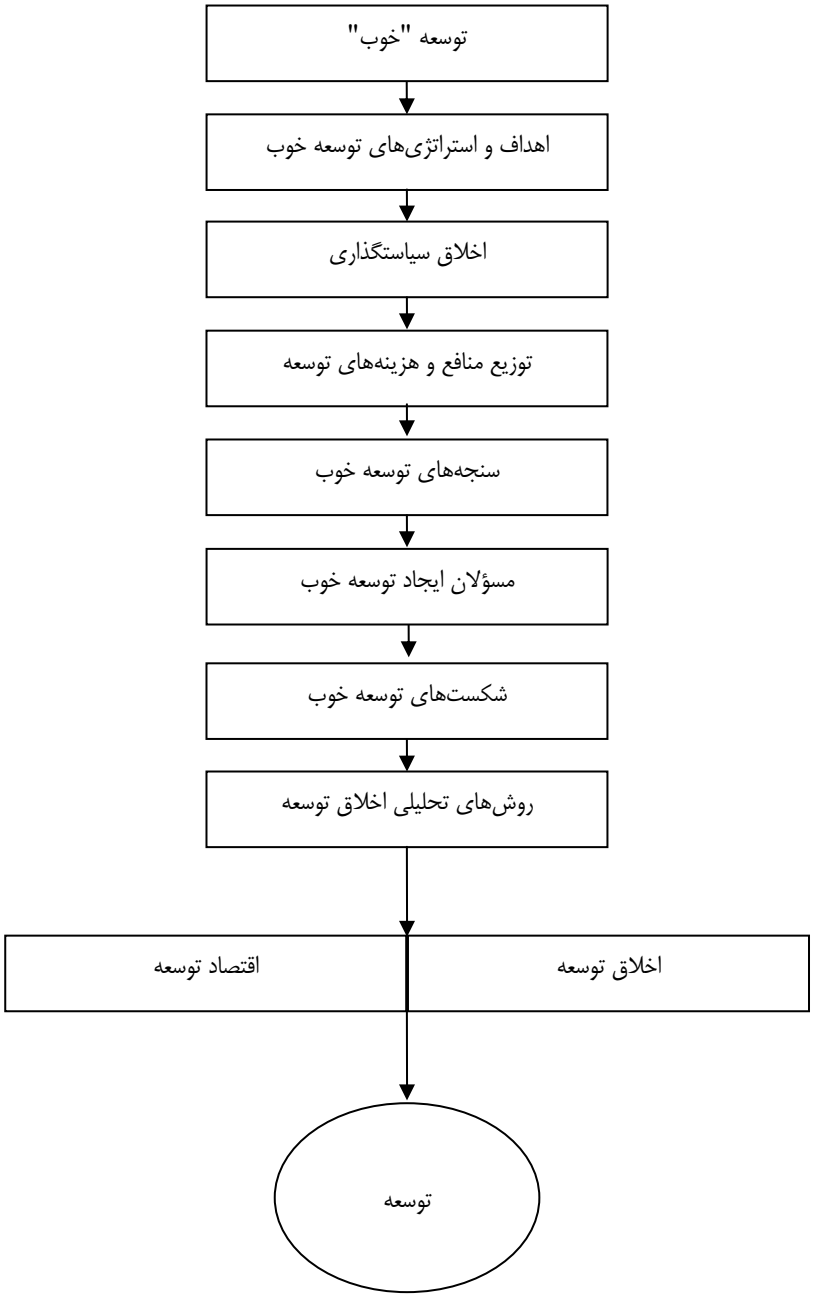

شکل (۱): مسائل اخلاق توسعه در تعامل با اقتصاد توسعه

پاسخ‌ها

به اعتقاد کراکر (۲۰۰۸) بیشتر اخلاق‌گرایان توسعه، علاوه بر پذیرش اهمیت پرسش‌های مذکور، درباره توسعه مبتنی بر اخلاق به موضوعات زیر معتقد هستند:

به اعتقاد اخلاق‌گرایان توسعه، هنوز عده زیادی از مردم جهان در محرومیت‌های پایدار و سخت (هر چند قابل اجتناب) زندگی می‌کنند، در حالی که عده معدودی در وفور نعمت به سر می‌برند. اخلاق‌گرایان توسعه ابتدا به قضاوت درباره آن چیزی می‌پردازند که جان دیویی آن را "وضعیت مسأله‌دار"[1] می‌نامند: اغلب مردم در سراسر جهان از نظر عدم استحقاق و رفع نیازشان رنج می‌برند یا می‌میرند.

اخلاق‌گرایان توسعه ادعا می‌کنند که نظریه‌ها و اقدامات توسعه بعد اخلاقی دارند و می‌توانند از تحلیل و ارزیابی اخلاقی صریح بهره برند. تعهدات اخلاقی لنزهایی هستند که بعد اخلاقی کنش‌های انسانی، نهادها و پیامدهای آنها را آشکار می‌کنند. فهم علل و پیامدهای فقر، فساد، دولت‌های فشار و شکنندگی حکومت‌ها اجتناب‌ناپذیر است. بسیاری از اقتصاددانان توسعه از توسعه سخن می‌گویند و تلاش می‌کنند جهان بهتری را بسازند، اما چارچوب‌های مفهومی هدایت‌کننده آنها با ابزارهای تکنیکی سر و کار دارند نه غایات اخلاقی. بدین ترتیب، اخلاقیات توسعه یک روش اندیشه است که پرسش و پاسخ‌های اخلاقی را در مرکز تفکر و کنش قرار می‌دهد.

آنها، توسعه را برخوردار از ماهیتی چندرشته‌ای[2] می‌دانند که هم مؤلفه‌های عملی و هم نظری را شامل می‌شود و با روش‌های مختلفی آنها را در هم می‌آمیزد. اخلاق‌گرایان توسعه، فقط به فهم ماهیت، علل، و پیامدهای توسعه کمک نمی‌کنند، بلکه مفاهیم خاص چنین تغییری را نیز می‌سازند. آنها فرض می‌کنند که انتخاب میان بدیل‌های مختلف توسعه، یک انتخاب واقعی است و برخی انتخاب‌ها بهتر از برخی دیگر هستند.

اخلاق‌گرایان توسعه عموماً متعهد و ملتزم به فهم و کاهش گرسنگی و فلاکت انسانی در مناطق و کشورهای فقیر هستند. آنها پیوسته به آژانس‌های توسعه هشدار می‌دهند که توسعه باید برای موجودات انسانی باشد نه اینکه با انسان‌ها همانند ابزارهای توسعه برخورد شود. به‌طور مثال، این

1. Problematic Situation
2. Multidisciplinary Field

پرسش از نظر اخلاقی مهم است که آیا وقتی سرمایه اجتماعی را محرک مهم توسعه قلمداد می‌کنیم، انسان‌ها را به مثابه ابزارهای توسعه نمی‌پنداریم؟ سیاستگذاران توسعه باید به دنبال استراتژی‌هایی باشند که هم رفاه انسانی و هم محیط سالم را ایجاد کنند و این دو به‌طور متقابل همدیگر را تقویت کنند.

آنچه که "توسعه" نامیده می‌شود، به همان اندازه که مسائلی را حل کرده، مسائلی را نیز پدید است. "توسعه" را نیز می‌توان هم به صورت توصیفی و هم هنجاری به کار برد. توسعه به معنای توصیفی عبارت است از نرخ بالای رشد اقتصادی، به‌طوری که رشد در رابطه با دستیابی بالا و بهبود یک جامعه از نظر محصول ملی[1] یا داخلی[2] درک می‌شود. در معنای هنجاری، جامعه "توسعه‌یافته" جامعه‌ای است که نهادهای موجود در آن، اهداف ارزشمند را محقق کنند یا جامعه را به آنها نزدیک کنند؛ این اهداف غلبه بر محرومیت‌های اجتماعی و اقتصادی را شامل می‌شوند. در این معنا، باید بپرسیم که آیا توسعه "اخلاقی" است؟ آیا "انسانی" است؟ آیا "خوب" است؟ آیا "عادلانه" است؟ و غیره.

اخلاقیات توسعه باید اصول اساسی اخلاقی مانند عدالت، آزادی، اقتدار، همبستگی و دموکراسی را ارزیابی کند. مدل‌ها و اهداف توسعه مانند "رشد اقتصادی"، "رشد همراه با برابری"، "نظم نوین بین‌المللی"، "نیازهای اساسی" و "توسعه پایدار"، "تعدیل ساختاری"، "توسعه انسانی"، "توسعه تحول‌زا"، و "توسعه به مثابه آزادی" نیز باید ارزیابی شوند. علاوه‌براین، نهادها، استراتژی‌ها و پروژه‌های خاص توسعه نیازمند ارزیابی اخلاقی هستند.

بدین ترتیب، همان‌طور که ادبیات نظری اخلاق توسعه نشان می‌دهد، چندین مورد اخلاقی را می‌توان یافت که از منظر اخلاق توسعه، قابل تأمل و شایسته تحلیل هستند. سه موضوع بااهمیت در پژوهش حاضر بررسی می‌شود: ارزش‌ها و توسعه، اخلاق و اصلاحات اقتصادی، برابری به مثابه هدف اخلاقی توسعه.

1. GNP
2. GDP

ارزش‌ها و توسعه

گفته شد که پیوند بین اخلاق و اقتصاد توسعه، دقیقاً به دلیل مسائل و چالش‌های بنیادین نهفته در آن است. یک چالش مهم در اقتصاد توسعه این است که آیا ارزش‌ها با توسعه متحول می‌شوند یا توسعه، ارزش‌ها را متحول می‌کند؟ هنوز در بین اقتصاددانان برای پاسخگویی به این پرسش مشاجره زیادی وجود دارد.

یکی از رویکردهای مهم و جدیدی که برای تحلیل جایگاه ارزش‌ها در فرایند توسعه در اندیشه اقتصادی ظهور کرده و تثبیت شده است، رویکرد نهادگرایی[1] است. اقتصاددانان نهادگرا در سطح وسیعی می‌پذیرند که مهمترین عوامل توسعه اقتصادی بلندمدت را باید در نهادها جستجو کرد. به اعتقاد نورث (۱۹۹۰: ۳)، نهادها قواعد بازی در یک جامعه هستند. نهادها، محدودیت‌های تحمیل شده جامعه بر رفتار آزادانه فرد هستند که روابط میان افراد را شکل می‌دهند. طبق این تعریف، نهادها یا قواعد بازی دو نوع هستند؛ رسمی و غیررسمی. قواعد رسمی همان قوانین و مقررات رسمی و مکتوب و قواعد غیررسمی نیز قواعد نانوشته در جامعه هستند.

ارزش‌ها و هنجارها مهمترین نهادهای غیررسمی هستند که در بلندمدت بر فرایند توسعه اقتصادی تأثیر می‌گذارند. طبق تحلیل وویت و پارک[2] (۲۰۰۸) موضوع ارزش‌ها و هنجارها از آنجا مطرح می‌شود که نهادها اهمیت می‌یابند. در ادبیات اقتصاد نهادگرا، به‌ویژه نهادگرایی جدید، ارزش‌ها و هنجارهای رایج در جامعه، بر جریان هزینه‌ها در سیستم نهادی بسیار تأثیرگذار هستند. در واقع، نظام‌های نهادی سازگار با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه نسبت به نظام‌های نهادی ناهماهنگ با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه بقای بیشتری دارند. این بدان معناست که حداقل در بلندمدت، پیوند نزدیکی بین هنجارها و ارزش‌ها از یک سو و نظام‌های نهادی از سوی دیگر وجود دارد. نظام‌های نهادی ناهمخوان با ارزش‌ها و هنجارهای رایج، محکوم به نابودی هستند. در عین حال، به اعتقاد هایک (۱۹۷۳: ۵۵) توسعه اقتصادی هنگامی تسریع خواهد شد که ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب با درجه بالاتری از آزادی تأمین شده از طریق نظام نهادی همراه شوند. به اعتقاد هایک، توسعه اقتصادی، به درجه آزادی بستگی دارد که کنشگران فردی تجربه می‌کنند. درجه آزادی افراد در یک

1. Institutionalism
2. Voigt & Park

نظام نهادی تعریف و تحدید می‌شود و وقتی با ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب جامعه همسو می‌شود، توسعه آغاز می‌گردد. به اعتقاد وویت و پارک (۲۰۰۸)، این ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب عبارت‌اند از:

کنشگر فردی مسئول تصمیم‌گیری، انجام (یا عدم انجام) کار و دستیابی به اهداف خود است.

افرادی که رفتار استثنائی دارند، از نظر اقتصادی حسود پنداشته می‌شوند. نابرابری پیامدهای اقتصادی تا جایی پذیرفته می‌شود که از نظر حقوقی قابل حصول باشد.

افراد یک مخالفت ستیزه‌جویانه را در مقابل هر چیز ناشناخته سهیم نمی‌کنند. اقتصاد بازار مبتنی بر رقابت است و رقابت رفتاری نوآورانه است. اما نوآوری‌ها با توجه با نهادهای سیاسی پدید می‌آیند. از این رو، ارزش‌ها و هنجارهایی که به دنبال حفظ وضع موجود هستند، نمی‌توانند توسعه اقتصادی را ایجاد کنند.

با همه اشخاص به‌طور یکسان رفتار می‌شود، هر چه درجه رفتار نابرابر بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای موجود بیشتر باشد، شانس دستیابی به توسعه اقتصادی کمتر خواهد شد.

ارزش‌ها و هنجارهایی که مشارکت در امور جمعی را تشویق می‌کنند، در صورتی موجب توسعه اقتصادی می‌شوند که افراد جامعه بر مسأله "کنش جمعی[1]" فائق شوند.

هنجار سرپیچی از پذیرش سلسله‌مراتب‌ها[2] برای نحوه تعامل مردم در جامعه اهمیت دارد؛ اگر سلسله‌مراتب‌ها بی‌چون و چرا پذیرفته شوند، امکان بقای اشراف (آریستوکرات‌ها) تسهیل می‌شود.

افراد در فضایلی مانند صداقت، وقت‌شناسی و عدم فریب یکدیگر مشترک هستند (وویت و پارک، ۲۰۰۸).

به اعتقاد نورث (۱۳۷۷) بررسی پویایی عملکرد اقتصادی به شکلی معنی‌دار، مستلزم تعریف ساختار نظام اقتصادی است. هر چند در برخی حالات، همانند اقتصاد نئوکلاسیک، تغییر رفتار نتیجه تغییر هزینه‌ها و منافع فردی است، اما بسیاری از تغییرات این‌گونه نیستند؛ مثلاً به نفع هر کارگر نیست که علیه افزایش قیمت‌ها اعتراض کند و برای کشاورز نیز مقرون‌به‌صرفه نیست که هزینه‌های سازماندهی برای درخواست تغییر حقوق مالکیت از دولت را متحمل شود. منکور اولسون[3] (۱۹۶۵) در

1. Collective Action
2. Hierarchies
3. Olson

تبیین مسأله سواری مجانی معتقد بود که شرط وجود گروه‌های کوچک آن است که منافع فردی اقدامات این گروه‌ها، بیشتر از هزینه‌هایشان باشد و شرط وجود گروه‌های بزرگ، مانند اتحادیه‌های تجاری و انجمن‌های پزشکی این است که اعضا بتوانند منافع فردی انحصاری به دست آورند، به‌طوری که افراد خارج از گروه نتوانند به این منافع دست یابند. اگر گروه‌های بزرگ برای ایجاد تغییر سازماندهی شوند، اما برای اعضا موانع انحصاری وجود نداشته باشد، معمولاً ثبات خود را از دست می‌دهند و نابود می‌شوند. تا زمانی که بتوان منافع فردی را از طریق سواری مجانی تأمین کرد، فرد عقلایی متحمل هزینه‌های مشارکت در کارهای گروهی بزرگ نمی‌شود.

به اعتقاد نورث، مشاهدات تاریخی در عین حال که مؤید سواری مجانی است، موارد بی‌شماری را نیز تأیید می‌کند که کنش گروه بزرگ در آنها رخ می‌دهد و عامل اساسی تغییر است. چنین کنشی را برخلاف تصور اولسون نمی‌توان با الگوی نئوکلاسیکی توضیح داد.

مارکسیست‌ها نیز از مسأله سواری مجانی غافل هستند و معتقدند مردم از نفع شخصی‌شان می‌گذرند و با فداکاری به نفع یک طبقه اقدام می‌کنند؛ رفتار مارکسیست‌ها در متقاعد کردن پرولتاریا برای اینکه همانند یک طبقه رفتار کنند، نمونه چنین غفلتی است.

اخلاق و اصلاحات اقتصادی

فرانک نایت[1] (۱۹۳۹) اخلاقیات نهفته در فرایند اصلاحات اقتصادی را به اخلاق ایده‌آلیستی و اخلاق مارکسیستی نسبت می‌دهد. در واقع، این دو اخلاق، علاوه بر اخلاق مسیحی، اخلاقیاتی هستند که لیبرالیسم را مورد انتقاد قرار می‌دهند. ایده‌آلیسم و مارکسیسم مهمترین روش‌ها و رویکردها در جامعه غربی هستند که پایه‌های لیبرالیسم را متزلزل می‌کنند و در واقع، بنیانی قوی برای هر گونه نظم اجتماعی پایه‌گذاری می‌کنند. از این رو، فرانک نایت این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهد.

به اعتقاد نایت (۱۹۳۹)، در سنت اخلاق دانشگاهی و فکری جهان مدرن، مهمترین نگرش به اصول و مسائل اخلاقی بدیل برای لیبرالیسم (فایده‌گرایی، اقتصادگرایی و شاید عمل‌گرایی)[2] عبارت

1. Knight
2. Utilitarianism, Economism, Pragmatism (فرانک نایت خود از این سه اصطلاح استفاده می‌کند)

است از اخلاق عقل‌گرایانه یا ایده‌آلیستی. از لحاظ فلسفی، اخلاق ایده‌آلیستی یا عقل‌گرایانه به سنت هگلی و نئوهگلی برمی‌گردد. به اعتقاد نایت، تقابل لیبرالیسم و ایده‌آلیسم را می‌توان بر حسب "فردگرایی" و "گروه‌گرایی"[1] در نظر گرفت. در واقع، بر اساس تز نایت، پاسخ معمای لیبرالیسم فایده‌گرایانه را نمی‌توان در نظریه لذت‌گرایی[2] یا نظریات دیگر یافت، بلکه باید آن را در استقلال فردی توأم با رضایت دوسویه در تعاملات بین افراد به عنوان یک ایده‌آل اخلاقی جستجو کرد. در مقابل، انگاره مرکزی ایده‌آلیسم، عبارت است از "جامعه" که مخزن یا محل واقعی ارزش‌هاست، و سوژه انتخابگر واقعی یا کنشگر اخلاقی. برای یک ایده‌آلیست، فرد "برای"[3] جامعه وجود دارد، همچنان که سلول برای ارگانیسم وجود دارد. با وجود چنین تقابل متافیزیکی بین این دو، که در نهایت در سیاستگذاری و کنش جمعی منعکس می‌شود، جوهره هر دو نگاه را می‌توان این موضوع دانست که هر دو، جامعه را بر حسب "قانون" درک می‌کنند و قانون را تبلور "اراده عمومی"[4] می‌دانند. تفاوت در رابطه بین اراده فردی و عمومی ظاهر می‌شود. در ایده‌آلیسم این دو یکی هستند، اما در فایده‌گرایی هم "هماهنگی"[5] و هم "تضاد"[6] به رسمیت شناخته می‌شود. جوهره لیبرالیسم در مفهوم یک حکومت مشروع با قانون یا مشروعیت به عنوان یک مفهوم اخلاقی- مذهبی، و با برابری مطلق و "مقدس"[7] همه افراد پیش از قانون است. در ضمن، این برابری به دو معنا به کار می‌رود؛ معنای منفعل (برخورد با افراد بر اساس قانون) و معنای فعال (مشارکت برابر افراد در "ساختن" قوانین، برابری صدا یا رأی[8]). پرسش مهم در اینجا به تعریف جامعه برمی‌گردد؛ به اعتقاد نایت، نگاهی به تاریخ مدرن نشان می‌دهد که به‌طور خاص، سیاست اقتصادی حکومت‌ها در عمل به تقویت نظامی آنها کمک کرده تا جایی که "اجتماعی"[9] شده است؛ یعنی، از این آرمان لیبرالیستی جدا شده است که به هر فرد اجازه پیگیری رفاه خود به روش خودش را بدهد. ایده آلیسم، جامعه را

1. Groupism
2. Theory of Hedonism
3. For (تأکید از نایت است)
4. General Will
5. Harmony
6. Conflict
7. "Sacred" Equality
8. Equality of Voice or Vote
9. Socialized

به مثابه یک وحدت ارگانیک[1] تعریف می‌کند. از لحاظ فلسفی، موضوع میان آریستوکراسی و دموکراسی (ایده‌آلیسم و لیبرالیسم) عمدتاً پرسش از روابط بین دانش و اراده یا اهمیت نسبی آنهاست. منفعت اجتماعی به‌طور طبیعی، منفعت کل جمعیت قلمداد می‌شود، اما دانش به‌طور طبیعی به افراد خاصی تعلق می‌گیرد. در این شرایط، پرسش اخلاقی مهم این است که چه بخش‌هایی از فرهنگ باید حفظ و تقویت شود تا نفع‌گرایی فردی و گروهی را به‌طور مشترک تأمین کنند. مسأله مهم دیگر این است که آیا طبقه یا گروهی از کارشناسان و متخصصان توسعه، در تصمیمات‌شان *اقتدار* دارند یا باید تلاش کنند مقامات سیاسی را قانع کنند. نایت (۱۹۳۹) از این موضوعات به‌طور ضمنی نتیجه می‌گیرد که "تجاری‌سازی فرهنگ"[2] یکی از بدترین مراحل لیبرالیسم زمانی است که عملاً کار می‌کند. ایده‌آلیسم نیز برای حل این موضوع، راه‌حلی ارائه نمی‌کند. ایده‌آلیسم در عمل به الوهیت حکومت و تفسیر منافع آن بر حسب گسترش سیاسی به واسطه قدرت نظامی معتقد است نه بر حسب ارزش‌های فرهنگی. همین طور، اخلاق ایده‌آلیستی هم به معنای سنت‌گرایی[3] و هم اقتدارگرایی[4] در فرایند تشکیل یک جامعه است که در قرون میانه مشاهده شد.

درباره اخلاق مارکسیستی چه باید گفت؟ فرانک نایت (۱۹۳۹) معتقد به ضداخلاق بودن، تخریبی بودن و شیطانی بودن مارکسیسم است. سومبارت مارکس را مردی دوچهره می‌داند؛ اندیشمند و اهل نفرت[5]. اینجا نفرت در مقابل عشق قرار دارد و به نظر نایت، جنبه نفرت مارکس از جنبه عشق آن به مراتب بیشتر است: «اگر توسل به عشق نمی‌تواند مسائل ما را حل کند، باید واقعیت را بپذیریم و با اندوه از آن روی برگردانیم، اما می‌توانیم آرزومندانه و مسرورانه اتکا به نفرت را طرد کنیم» (نایت، ۱۹۳۹: ۳۰۸). به اعتقاد نایت، مارکسیسم صرفاً یک ساده‌سازی رمانتیک نیست، بلکه از لحاظ فکری متناقض و از نظر اخلاقی پوچ‌گرا و بی‌رحم است. از حیث تحلیلی، جنگ طبقاتی، که مارکسیسم بر اساس فلسفه تاریخ و تبلیغات[6] اجتماعی به آن رسیده بود، به عنوان یک نگرش تئوریکی از واقعیات محقق مطرح شد، اما خواسته یا ناخواسته، هدف استفاده از نظریه برای وقوع رویداد (جنگ طبقاتی)

1. "Organic" Unity
2. Commercialization of Culture
3. Traditionalism
4. Authoritarianism
5. A Thinker and a Hater
6. Propaganda

بود؛ رویدادی که قبلاً وجود نداشت. ماهیت و ذهنیت انسانی طوری تعریف می‌شوند که مردم باید طبق آن رفتار و عمل کنند و واقعیات را نسبت به آن بسنجند. در همان حال، هنگامی که در اواخر قرن نوزدهم تبلیغات اجتماعی فعال شد، وضعیت اجتماعی، مبتنی بر جنگ طبقاتی نبود. منظر اخلاقی نظریه تضاد طبقاتی، مهمتر از منظر تحلیلی آن است. به اعتقاد نایت، هر گونه مبحث اخلاقی باید بر مفروضات فلسفی متکی باشد و این الزام، قطعی و بدیهی است. چنین الزامی هر گونه مقوله اخلاقی را مناقشه‌انگیز و معنادار می‌کند. همین الزام اولیه و ساده در نظریه مارکسیستی وجود ندارد. گاهی مفروضات فلسفی‌شان در قالب پوزیتیویسم و گاهی نیز در قالب داوطلب‌گرایی خودمحورانه[1] جلوه می‌کنند. همچنین، قضاوت ارزشی عینی[2] در آنها یافت نمی‌شود. چون، هیچگاه بین قضاوت‌های مبتنی بر واقعیت و مبتنی بر ارزش‌ها مرز مشخصی کشیده نمی‌شود.

بدین ترتیب، اگر اخلاق مارکسیستی را نیز همانند اخلاق ایده‌آلیستی از منظر تجویزهای سیاستی‌شان برای اصلاح اقتصادی ارزیابی کنیم، متوجه می‌شویم که هر دو مقولات عینی ضداخلاقی ایجاد می‌کنند و از این رو، می‌توانند هر فرایند اصلاحات اقتصادی را به راحتی متوقف کنند.

برابری به مثابه هدف اخلاقی توسعه

یکی دیگر از مقولات مهم اخلاق توسعه، مفهوم برابری است. در واقع، برابری جایگزین عدالت انگاشته می‌شود و عدالت، رفیع‌ترین ارزش اخلاقی انسان است. از آنجایی که مفهوم فلسفی عدالت بسیار پیچیده‌تر از مفهوم برابری است، اقتصاددانان و از جمله اقتصاددانان توسعه ترجیح می‌دهند از مفهوم دوم استفاده کنند. اما ظاهراً باز هم مسأله حل نمی‌شود، در واقع، وقتی موضوع برابری اقتصادی را از منظر اخلاقی تفسیر می‌کنیم، دشواری‌های زیادی پدید می‌آید.

به اعتقاد گریفیتز و لوکاس[3] (۱۹۹۵) در قرن بیستم تصور می‌شد که بازتوزیع ثروت ملی به‌طور عادلانه، وظیفه دولت است. نظام کمونیستی این موضوع را تجربه کرد و شکست خورد. دلیل

1. Egoistic Voluntarism
2. Objective Value Judgment
3. Griffiths & Lucas

شکست این بود که ثروت مانند سایر کالاها نیست که بتوان آن را دستوری تغییر داد و تا اندازه‌ای به مسائل بی‌ثبات و غیرقابل لمس و در نهایت به حق انتخاب بستگی دارد. در نظام کمونیستی ممکن بود کالا تولید شود، اما نمی‌توانست مردم را وادار کند که آن را دوست داشته باشند و به این ترتیب، بازارهای سیاه برای جوابگویی به نیازهای مردم در سال‌های پایانی شوروی سابق رشد کردند. پول همانند روان‌کننده فعالیت‌های اقتصادی عمل می‌کند که افراد مختلف را قادر می‌کند کالاهای مورد علاقه خود را به دست آورند. اما اگر مردم نتوانند کالای مورد علاقه خود را با آن بخرند، پول بی‌استفاده می‌شود. در اینجا یک حلقه مفقوده اخلاقی وجود دارد.

انتقاد دیگر گریفیتز و لوکاس (۱۹۹۵) از تعریف تساوی و برابری در کمونیسم این است که این مکتب کاملاً طرفدار تساوی انسان‌ها است و تساوی با کنترل اقتصاد ملی دنبال می‌شود. اما کنترل کامل نیازمند تمرکز بالای قدرت در دست چند نفر است. قدرت و ثروت با هم بسیار همبسته هستند. در بیشتر کشورها و اکثر دوره‌ها کسانی که به قدرت رسیده‌اند، برای خود ثروت جمع کرده‌اند. نمایندگانی که به مجلس می‌فرستیم، در موقعیت بهتری از ما قرار می‌گیرند. آنها برای کسب درآمد، بهتر و بیشتر از ما از تصمیمات آگاه هستند. با هزینه‌های دولتی سفرهایی می‌کنند که در آن اطلاعاتی به دست می‌آورند که موقعیت آنها را در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی از ما بهتر می‌کند (همان: ۱۷۶). بدین ترتیب، تساوی اقتصادی اساساً به وسیله نابرابری سیاسی مدیریت و منحرف می‌شود. حتی اگر فرض کنیم که قدرت در دست گروهی است که خود را کاملاً وقف خدمت به مردم کرده‌اند و با وسواس زیاد از چیزی که زیردستانشان از آن بی‌بهره هستند، استفاده نمی‌کنند، باز هم امکان برقراری برابری اقتصادی وجود ندارد. زیرا ثروت به قدری لغزنده است که دولت امکان کنترل کامل آن را ندارد. ممکن است به افراد اجازه داده نشود که ثروت بیشتری از دیگران داشته باشند، ولی آنها می‌توانند کارهای مفیدی برای دیگران انجام دهند و در مقابل دیگران نیز این خدمت را جبران می‌کنند؛ به‌طور نمونه، در بریتانیا مالیات‌های سنگینی بر ثروت‌های به ارث رسیده بسته شد. گرچه در ابتدا برای افرادی که فکر می‌کنند مالیات‌ها را باید پرداخت کنند، مفید بود، اما اثری بر ثروتمندان نگذاشت. افراد ثروتمند بهترین راه را اجتناب از پرداخت این مالیات‌ها می‌دانستند. مسئولان جمع‌آوری مالیات، زمان و پول زیادی را صرف کردند تا راه‌های فرار را ببندند، اما تا آنها

قوانین جدید وضع کنند، ذهن‌های باهوش راه‌های دیگری را پیدا کردند (همان، ۱۸۰).

انتقاد سوم این است که برابری مفهوم مبهمی است. از یک طرف بسیار ساده، و از طرف دیگر بسیار پیچیده است. پرسش اخلاقی پیش‌روی ما این است آیا دو فرد با هم برابر هستند یا باید باشند؟ اما تا زمانی که نگوییم در مورد "برابری در چه چیزی؟" قضاوت می‌کنیم، پرسش کاملاً بی‌معنی خواهد بود؛ نسل‌های مختلف درباره شکاف بین‌نسلی نگران بوده‌اند، اختلاف بین فقیر و غنی همیشه وجود داشته است، ایرانی‌ها از عرب‌ها متنفر بوده‌اند و برعکس. در جنبه‌های بسیاری شبیه به هم هستیم و ویژگی‌های زیادی نیز وجود دارد که در آنها با هم تفاوت داریم. همه از نظر انسان بودن با هم شباهت داریم و از این حیث که هر فرد منحصربه‌فرد است، با هم تفاوت داریم. از آنجایی که همه انسان هستیم، همگی حقوقی داریم. حق اینکه کشته، زخمی یا زندانی نشویم و از آنجایی که به عنوان فرد با هم متفاوت هستیم، باید با هر کس بر اساس تصمیمی که می‌گیرد، رفتار شود. همه افراد از حقوق کلی برخوردارند، اما دادگاه‌ها برای ایجاد حقوق متفاوت بین افراد ایجاد شده‌اند و مسلماً هیچ یک از طرفداران برابری انسان‌ها معتقد نیستند که با مجرم و بی‌گناه باید به‌طور یکسان برخورد شود.

به اعتقاد گریفیتز و لوکاس (۱۹۹۵)، در اقتصاد، موضوع برابری از حوزه‌های دیگر دشوارتر است؛ مسأله اخلاقی اقتصاد، به برابری درآمد تقلیل یافته است، زمانی که به یک اردوگاه آوارگان غذا داده می‌شود، به هر کس مقدار برابری غذا داده می‌شود، زیرا نیاز همه یکسان است. هدف توزیع غذا این بوده است که نیاز آوارگان برطرف شود. پایه توزیع می‌تواند بر اساس موقعیت[1] باشد: در نظام، مدرسه و حوزه هر کس به یک اندازه غذا مصرف می‌کند، زیرا همه با هم دوست و رفیق هستند و تفاوت بین آنها به با هم بودن‌شان صدمه می‌زند. در این مورد، برابری بر اساس ذات اجتماع انجام می‌شود. اما طبیعت کار تجارت، متفاوت است. افراد در بنگاه‌ها کار می‌کنند تا محصولات بهتری تولید کنند و سود بیشتری نصیب بنگاه شود. سود نصیب بنگاه می‌شود و باید بین افراد تقسیم شود. عده‌ای نقش بیشتری در محصول ایجاد شده داشته‌اند و سهم بیشتری می‌گیرند. به عنوان مثال، اگر فرض کنیم که تراشکار نسبت به مستخدم نقش بیشتری در ایجاد ارزش افزوده در محصول داشته است، عادلانه

1. Status

نیست که سهمی برابر از سود ببرند. پرداخت‌های متفاوت با توجه به میزان نقش افراد در تولید عادلانه خواهد بود (همان، ۲۲۱).

بدین ترتیب، در تفسیر برابری به عنوان هدف اخلاقی توسعه، مناقشه جدی وجود دارد که به راحتی نمی‌توان آن را رفع کرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، هدف استدلال درباره این موضوع بود که مسائل اخلاقی در تحلیل‌های اقتصاد توسعه اهمیت دارند. در واقع، بررسی نقش فلسفه اخلاق و اخلاقیات در طرح پرسش و مسائل محوری برای اقتصاد توسعه مورد توجه بود. برای دستیابی به این هدف، ابتدا مبانی نظری موضوعیت اخلاق در علم اقتصاد به‌طور کلی بیان شد. نتیجه به دست آمده از مبانی نظری آن بود که تقریباً بیشتر اقتصاددانان به اهمیت اخلاق در تحلیل‌های اقتصادی پی برده‌اند و تا حدی در این باره توافق دارند. سپس، به‌طور مشخص، مسائل اخلاقی مطرح در تئوری و تحلیل اقتصاد توسعه همراه با پاسخ‌های ممکن آنها بیان شد. نتیجه شهودی حاصل از این بخش، بیانگر گرایش به سمت این تحلیل است که اقتصاد توسعه در برخی موارد قادر نیست مسائل و چالش‌های اخلاقی مطرح را پاسخ بگوید.

به همین دلیل، تحلیل سه موضوع نسبتاً بااهمیت در توسعه اقتصادی، یعنی ارزش‌های توسعه، اصلاحات اقتصادی و برابری مورد توجه قرار گرفت. از بررسی موضوعات مذکور، ممکن است نتایج منطقی مختلفی به دست بیاید. اما یک نتیجه قابل دفاع از مجموع این تحلیل‌ها، آن است که وقتی اقتصاد توسعه و مقولات مهم آن را از منظر اخلاقی تفسیر و تحلیل می‌کنیم، پاسخ‌های درخوری از جانب اقتصاددانان یافت نمی‌شود (به منظور دقت بیشتر در حصول نتیجه، خلاصه یافته‌ها در جدول (۱) بیان می‌شود).

به همین دلیل لازم است اقتصاددانان از فیلسوفان برای حل مسأله بنیادی اخلاق استفاده کنند. برای این کار باید دامنه مسائل اخلاق توسعه را به‌طور مشخص روشن کنند و با فیلسوفان اخلاق درباره این نوع اخلاق و ماهیت آن بحث و گفتگو کنند.

جدول (۱): خلاصه یافته‌ها

مسائل مهم اقتصاد توسعه	برخی پاسخ‌های اخلاق توسعه
توسعه "خوب" انتخاب اهداف و استراتژی‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی برای توسعه خوب مسائل اخلاقی در سیاستگذاری و اقدامات توسعه‌ای و راه‌حل آنها چگونگی دریافت و توزیع منافع و مضار توسعه "سنجه" و "واحد" توسعه خوب؟ فرد، انجمن‌ها، سازمان‌ها، نهادها و حکومت‌های مسئول ایجاد توسعه خوب شکست‌های محلی، ملی و بین‌المللی توسعه خوب روش‌های پاسخگویی به مسائل اخلاقی	بیشتر مردم در سراسر جهان از نظر عدم استحقاق و نیازشان رنج می‌برند یا می‌میرند (وضعیت مسأله‌دار). نظریه‌ها و اقدامات توسعه وجوه اخلاقی دارند و می‌توانند از تحلیل و ارزیابی اخلاقی صریح بهره ببرند. توسعه ماهیتی چندرشته‌ای دارد. اخلاق‌گرایان توسعه متعهد و ملتزم به فهم و کاهش گرسنگی و فلاکت انسانی در مناطق و کشورهای فقیر هستند. آنچه که "توسعه" نامیده می‌شود، به همان اندازه که مسائلی را حل کرده، به پیدایش مسائلی نیز منجر شده است. نهادها، استراتژی‌ها و پروژه‌های خاص توسعه باید به لحاظ اخلاقی ارزیابی شوند.

ارزش‌ها و توسعه	اخلاق و اصلاحات اقتصادی	برابری به مثابه هدف اخلاقی توسعه
موضوع ارزش‌ها و هنجارها از آنجا مطرح می‌شود که نهادها اهمیت پیدا می‌کنند. نظام‌های نهادی سازگار با هنجارها و ارزش‌های موجود در جامعه نسبت به نظام‌های نهادی هماهنگ با ارزش‌ها و هنجارهای رایج از بقای بیشتری برخوردار هستند.	هر دو اخلاق مارکسیستی و ایده‌آلیستی، مقولات عینی ضداخلاقی ایجاد می‌کنند و می‌توانند هر فرایند اصلاحات اقتصادی را به راحتی متوقف کنند.	ثروت مانند سایر کالاها نیست که بتوان آن را دستوری تغییر داد. کنترل کامل اقتصادی به تمرکز بالای قدرت احتیاج دارد. برابری مفهوم مبهمی است.

منابع

الف) فارسی

بلاگ، مارک (۱۳۸۰). *روش شناسی علم اقتصاد*. ترجمه غلامرضا آزادارمکی. تهران: نشر نی.

تفضلی، فریدون (۱۳۸۱). *تاریخ عقاید اقتصادی*. تهران: نشرنی.

دادگر، یدالله و نمازی، حسین (۱۳۸۵). *ارتباط اقتصاد متعارف با اقتصاد ارتدکس و اقتصاد اخلاق مدار: موضوعات انتخابی در اقتصاد و اقتصاد اسلامی*. تهران: شرکت سهامی انتشار.

دادگر، یدالله (۱۳۸۶). *درآمدی بر روش شناسی علم اقتصاد*. تهران: نشر نی.

سن، آمارتیا (۱۳۷۷). *اخلاق و اقتصاد*. ترجمه حسن فشارکی. تهران: نشر شیرازه.

نورث، داگلاس(۱۳۷۷). *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*. ترجمه محمدرضا معینی، تهران: نشر سازمان برنامه و بودجه.

هاسمن، دانیل و مک فرسون، مایکل (۱۳۸۶). *تجزیه و تحلیل اقتصادی و فلسفه اخلاق*. ترجمه یدالله دادگر و همکاران. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

Brennan, T. J. (1989). A methodological assessment of multiple utility frameworks. *Economics and Philosophy*. 5, 189–208.

Broome, John (1999). *Ethics out of Economics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Crocker, David (2008). *Ethics of Global Development: Agency, Capability, and Deliberative Democracy*. Cambridge University Press.

Etzioni, A. (1988). *The Moral Dimension: Toward a New Economics*. New York: The Free Press.

Galindo, Miguel-Ángel & Cuevas, Joaquin Guzmán (2008). The Role of Ethics in Economics and Management: Galbraith–Drucker approaches. *International Atlantic Economic Society*. 14, 242–246.

Griffiths, M. R. & Lucas, J. R. (1995). *Ethical Economics*. Third Draft. Tuscany: Oxford and Somerset.

Hutchison, T. W. (1978). *On Revolutions and Progress in Economic Knowledge*. Cambridge: Cambridge University Press.

Hausman, D. M. & McPherson, M.S. (1993). Taking ethics seriously: economics and contemporary moral philosophy. *Journal of Economic Literature*. 31, 671-731.

Hausman, Daniel M. & McPherson, Michael S. (1996). *Economic Analysis and Moral Philosophy* ,Cambridge University Press.

Hayek, F. A. (1973). *Law, Legislation, and Liberty*. Three volumes. Chicago: University of Chicago Press.

Heilbroner, R. L. (1996). *Economic means and social ends*. Englewood cliffs: Prentice-Hall.s

Jerry, Evensky (2005). *Adam Smith's Moral Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press.

Knight, Frank H. (1939). Ethics and Economic Reform. *Economica*. 6(23) 296-321.

Myrdal, Gunar (1957). *Economic Theory and Underdeveloped Regions*. Gerald Duckworth.

North, D. (1990). *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*. Cambridge: Cambridge University. Press.

Olson, Mancur (1965). *The Logic of Collective Action: Public Goods and the Theory of Groups*. Harvard University Press.

Robbins, Lionel (1932, 1935, 2nd ed.). *An Essay on the Nature and Significance of Economic Science*. London: Macmillan Facsimile.

Sen, A. (1987). *On Ethics and Economics*. Oxford: Basil Blackwell.

Voigt, Stefan & Park, Sang-Min (2008). Values and Norms Matter – On the Basic Determinants of Long-Run Economic Development. Retrieved from http://www.uniarburg.de/fb02/makro/forschung/magkspapers/index_html%28magks%29.

Weston, Samuel, C. (1994). Toward a Better Understanding of the Positive/Normative Distinction in Economics. *Economics and Philosophy*. 10 (1).

Wilber, Charles, K. & Hoksbergen, Roland (1986) Ethical Values and Economic Theory: A Survey. *Religious Studies Review*. 12, 205-214.